

جناب مستطاب جناب ملا عبدالرحیم ملاحظه فرمایند.*

هو الاعزّ الامنع الاقدس الابهی
جلّ عظمته و کبریائته ثمّ قدرته و اقتداره و تعالی شأنه
عن ذکر الذاکرین و عن وصف الواصفین و عن ثناء العالمین

معروض می‌دارد این عبد فانی که مکتوب آن جناب واصل شد و از بدایع کلمات و جواهر معانی که در اصداف حروفات آن مستور بود مشهود گشت و کمال فرح و انبساط در این ایامی که گویا نشاط ابداع مرتفع شده و ظلم و اعتساف معرضین جمال ملیک اسماء و صفات عالم را احاطه نموده حاصل شد چه که آن جناب سؤال نموده بودند از بعضی شبهاتی که اهل شبهه بر امر سلطان احدیه وارد آورده‌اند و اگرچه الیوم بر نفسی جایز نه که به غیر حقّ ناظر باشد تا شبهه و اشاره او را از ساحت عزّ قدیمه محروم دارد و لکن چون جمال قدم سائلین را دوست داشته و می‌دارد لذا فرح روی نمود و انبساط رخ گشود و الا الیوم قسم به محبوب مطلق که به شأنی احزان بر جمال رحمن وارد شده که کلّ اشیاء به نوحه و ندبه مشغولند چه که در هر عصر هر ظالمی که ظلم نموده به فعل و ظلم خود مقرر بوده و دیگر دعوی مظلومیت نکرده و ظالمان این عصر با اینکه فوالله الذی لا اله الا هو اراده قتل سدره ربّانیه نموده‌اند و همچنین نزد اعجام این بلد نسبت تسنّن داده‌اند^(الف) و همچنین نزد اهل سنت نسبت تشیع و رفض مع ذلک برداشته و در اطراف و اکناف دیار نامه‌ها نوشته‌اند و جمیع این ظلم‌های وارده را به نفس الله القائمه بالعدل داده‌اند. حال ملاحظه کن که چقدر ضرر وارد شده چه که ناس را احق دیده‌اند و بی‌شعور فرض گرفته‌اند و همچو دانسته‌اند که به این کلمات این ظهور قدس صمدانی را

* شماره‌هائی که با حروف الفباء در این لوح مبارک آمده مربوط به اصل لوح نیست و تنها برای راهنمایی خوانندگان به عنوان فرعی مقاله "لوح ملا عبدالرحیم" به قلم آقای وحید رأفتی است که بلافاصله بعد از این لوح درج شده است.

می توان ستر نمود و غافل از اینکه خدا را عبادی هست که صد هزار امثال این وجودات را معدوم شمردند و به ساحت قدس محمود شتابند. جز کلمه حَقّ در قلبشان اثر ننماید و جز نفحات سبحان بر افنده مقدّسشان مرور نکنند.

و اینکه نوشته بودید که حَقِیَّت و حَجِیَّت جمال ابهی جَلّ شأنه مثل شمس فی وسط السّماء واضح و مبرهن است و اما در بطلان دون آن که نفس معروف باشد حرف می رود، حال این عبد معروض می دارد که اگر حَجِیَّت حَقّ جَلّ شأنه معلوم و واضح است چنانچه آن جناب نوشته اند هر نفسی که رَدّ حَقّ نماید البتّه مردود بوده و خواهد بود چه از اعظم اسماء باشد و چه دون آنها و ما بعد الحَقّ الّا الضّلال المبین. و اگر بر بعضی اشخاصی که هستند حَجِیَّت معلوم نشده و حَقِیَّت ثابت نگشته می گوئیم این نفوس مکلفند یا نه. اگر مکلف نیستند لا بأس علیهم، و اگر مکلفند، یا در این نفوس دست عنایت قدرت غیبیه آیتی برای عرفان نفس خود ودیعه گذاشته یا نه. اگر نگذاشته و تکلیف عرفان فرموده نعوذ بالله عن ذلك، چه که هیچ ظالمی فوق طاقت امر ننموده و نخواهد نمود، چه جای رسد به ساذج رحمت و جوهر مرحمت. و اگر گذاشته پس باید این نفوس خود بنفسه ادراک امر حَقّ نمایند. دیگر در این صورت اعراض احدی و اقبال نفسی این نفوس را کفایت نمی نماید چه که در این نفوس آیه عرفان الهی بوده که حَقّ را بشناسند و از دوش تمیز دهند. و چون این مقام ثابت شد باید الیوم آن حَجِیَّت را که امر نقطه اولی جَلّ شأنه به آن ثابت شده از نفس ظهور طلب نمود و من دون این لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود. و این بسی واضح است که نقطه اولی جَلّت عظمته ذکر ذکری جز حروف واحد و مرایا نفرموده اند^(ب) و حروف واحد را اربعة عشر رجع ادلاء فرقان ذکر فرموده اند و اربع آخر را از ابواب اربع و این نفوس را حروف حیّ نامیده اند و بر کلّ من فی البیان ترجیح داده اند و بعد از این رتبه مرایا ذکر فرموده اند و ملاحظه فرمائید که در هیچ یک از الواح محدود نفرموده اند مرایا را چنانچه می فرمایند که اگر مرایای لا نهاییه مقابل شوند در جمیع انوار شمس منطبع و ظاهر و بعد از انحراف می فرمایند آن عنایت اخذ می شود و مثل به مرآت ظاهره و شمس ظاهره زده اند و فرموده اند هر نفسی که بخواید عارف شود در شمس ظاهر و مرایای ظاهره ملاحظه نماید و جمیع حدودات فرقانیّه را مرتفع فرموده اند چنانچه بر کلّ ذی بصر معلوم شد که در دست این فئه چیزی نبود بر حَقّ و آنچه بود بر خلاف بوده. حال بعضی را بر آن جناب معروض می دارم که انشاء الله بر بصیرت عامل شوند. مثلاً از جمله اول اینکه اگر نفسی قائل شود به اینکه قائم باید متولّد شود چنین نفس را کافر شمرده و حکم قتل بر او جاری بلکه واجب می شمردند. دویم - کون او در جابلقا و جابلسا و همچنین منکر این قول را مردود دانسته اند. و سه - همچنین ختمیت که مسلّم می داشتند که بعد ابدأ احدی نخواهد آمد و اگر نفسی معتقد آن باشد که ظهوری می آید او را کافر و مردود و از اهل نار می دانستند. چهار - و دیگر آنچه در ذکر قیامت مابینشان مذکور بود که منکرین آن را کافر می دانستند. پنج - و دیگر ذکر رؤیه الله که مقرّین آن را کافر می دانستند. شش - و دیگر ذکر صراط که

چقدر به وهم قائل بودند. هفت- و ذکر بعث که جمیع بر آن بودند که باید از قبور ظاهر عظام رمیم برخیزند و منکر آن را کافر می‌شمردند. و امثال این مسائل آنچه در دست بود آن جناب ملاحظه فرمایند که در یکی از این اقوال این طایفه صادق بوده‌اند؟ شکی نیست که خود آن جناب تصدیق می‌فرمایند که جمیع من حیث لا یشعر به آن تکلم می‌نموده‌اند، چنانچه در ظهور نقطه بیان روح ما سواه فداه کذب جمیع معلوم شد که آنچه در دست داشتند خلاف امرالله بوده که گویا یک مطلب حق در دست این طایفه نبوده چنانچه جمیع این مسائل را من حیث لا یشعر ذکر می‌نموده‌اند و حق می‌دانسته‌اند و منکر آن را مردود می‌شمرده‌اند. حال خود آن جناب تصدیق می‌فرماید که هیچ یک از این مسائل را نفهمیده بودند و آنچه می‌گفتند کذب صرف بوده و افک بحت. و همچنین باقی سخن‌های این طایفه را قیاس به مسائل مذکوره نمائید و قلب را از جمیع ظاهر و منزه دارید. اگرچه الیوم رؤسای بیان ناس را به توهماتى انداخته‌اند که قسم به حق که هیچ مللی از ملل قبل به این توهمات آلوده نشده‌اند و به ادله‌ای که پست‌ترین اهل فرقان به او مستدل بوده‌اند حال به او مشغول شده‌اند و به این افتخار می‌نمایند که شاید به این اذکار موهوم ناس را از جمال مختار محروم سازند. و اما مسائلی که آن جناب ذکر فرموده‌اند: اول اینکه مرقوم داشته بودید که هرگاه ملاحظه عالم تکوین می‌نمائیم ملحوظ می‌شود که ذهب و یاقوت قبل از آنکه به درجه کمال برسند ممکن هست که فاسد شوند و بعد از بلوغ امکان راه ندارد.^(پ) بلی، این گونه مسائل سؤال شده و از قلم اعلیٰ روح ما سواه فداه جواب نازل. تفحص نموده شاید به آن فائز شوید که جمیع عالم را کافی است. باری، بر آن جناب معلوم بوده که بر فرض ذهیت و یاقوتیت چه کسی اطلاع بر او نداشته و از اصل ذهیت معلوم نیست، سلمنا که باشد اولاً می‌گوئیم که این عجز در ممکن موجود است و لکن الله قادر علی کل شیء، تبدیل می‌فرماید هرچه را اراده فرماید. چنانچه اگر ذهب عالم را بخواهد مس کند مختار است و قادر و ان اراد یخلق امکان التّغییر فی کل شیء بامرہ ثمّ یغیّره بسلطانه و انه لهو المقتدر القدر. و از این گذشته، ذهب مس می‌شود چنانچه قلم الله مرقوم فرموده و فرموده‌اند که هر کس منکر این شود بین یدی حاضر گشته ملاحظه نماید. و از این گذشته، حکما ذکر کرده‌اند ذهب که در تراب بماند مدتی به تراب تبدیل می‌شود و من دون قول حکما قول الله که می‌فرماید جمیع را از خاک خلق کردم و به خاک راجع خواهم نمود. پس مسلم است که ذهب خاک می‌شود و خاک که مسلم است از مس اخسر است و همچنین یاقوت بعد از آنکه در نار گذاشته شود مثل رماد شیئی می‌شود، قلب مؤمن را مثل یاقوت فرض نمائید و این یاقوتیت در حق آن صادق است مادامی که نار اعراض به او مس نکند و بعد از ملاقات نار البتّه رماد می‌شود و این بر هر ذی بصری واضح است. و دیگر آنکه بر حکمت الهی کسی مطلع نه تا ادراک نماید که به چه اقتضا می‌نماید و یا به چه اقتضا نمی‌نماید. هر امری که از ساحت مقدّسش ظاهر شد همان نفس قضا است که اقتضا نموده ظاهر شد و اگر مقتضی نبود ظاهر نمی‌شد. پس نظر به نفس قضا نمائید که مشهود گشته نه اینکه به وهم تصوّر نمائید که فلان چیز در

حکمت اقتضا نمی‌کند.

و دیگر مرقوم داشته بودید و هذه صورته: «و اما در تشریح بعد از بلوغ اربعین که اسلام حقیقی باشد^(ت) خلاف حکمت است که مؤمن برگردد و یا محتجب شود، جواب چه می‌فرمائید؟» در این مؤمنینی که در اول ظهور بدیع بوده‌اند و جمیع از علمائی بودند که اطاعت ایشان را فرض می‌شمردید و اطاعة الله می‌دانستید چه شد که یک مرتبه حکم دون ایمان در حق کل جاری شد مگر آن نفوسی که ایمان آوردند و به حق معترف گشتند اگرچه از ادنای عباد بودند چنانچه مشاهده شد کسانی که به اسم علم معروف نبودند و احدی اعتنا به شأنشان نداشت چون به ایمان به حق فائز شدند آیه تطهیر و عصمت در حقشان نازل و از انبیا و اولیا محسوب شدند عند الله. و عصمت را هم نقطه اولی جل و عز بیان فرموده‌اند^(ث) که هر نفسی که مؤمن شد به حق، او معصوم است و من دون آن غیر معصوم و می‌فرمایند که عصمت آن نیست که اهل فرقان گمان نموده‌اند و احتیاطات در دین را عصمت شمرده‌اند و انما العصمة لمن آمن بالله فی حین الظهور ولو کان من ادنی الخلق. باری، نظر را از این مراتب بردارید و به شطر الله و ما یظهر من عنده ناظر شوید تا خود را از جمیع این مسائل و شبهات مقدس مشاهده نمائید.

و دیگر مرقوم داشته بودید که در اخبار قبل است که سنی مسلمان می‌شود و اما مسلمان سنی نمی‌شود. از جمله سؤال آن جناب این است و این مجرد وهمی است که مابین اهل فرقان بوده، البته قلب را از این حروفات مطهر فرمائید. آیا ملاحظه فرموده‌اید که نقطه بیان روح من فی جبروت العز فداه در بیان فارسی می‌فرمایند که بسا شجره اثبات که در حین ظهور بعد از شجره نفی محسوب می‌شود^(ج) و همچنین نفی از اثبات و در همین فقره فارسی آن جناب تفکر فرماید تا جمیع معضلات مسائل الهیه را ادراک نمایند. و اهل سنت آن قدر قائلند که قائم باید متولد شود و لکن این فرقه را که اسلام نامیده‌اید علمای این طایفه آن قدر را هم ملتفت نشده‌اند. حال ملاحظه نمائید که جمیع علمای شیعه به قدر یک نفر از اهل سنت ادراک نموده بودند، چنانچه محیی الدین که از عرفای سنت است تصریح به تولد حضرت در فارس نموده، بقوله یولد بالفارس^(ج) ذکر ظهور و تولد و اسم مبارک را جمیعاً تصریح نموده چنانچه خود حضرت اعلی روح ما سوا فداه به آن کلمات استدلال فرموده‌اند و علمای شیعه ملتفت به هیچ یک از این امور نشده بلکه معتقدین آن را کافر دانسته‌اند. و چیزی که از این علما ظاهر شد امری را مرتکب شدند که یهود و نصاری عامل نشدند تا چه رسد به اهل سنت. چنانچه آن هیکل مقصود را در هوا آویختند و به تمام ظلم شهید نمودند، الا لعنة الله علی الظالمین. و اگر هم یک نفر از طایفه شیعه به دو کلمه آگاه شده تکفیرش نموده‌اند و فتوا بر قتلش داده‌اند، چنانچه شلمغانی به تصریح ذکر نموده و نقطه اولی روح من فی الملک فداه کلمات او را ذکر فرموده‌اند و در امر مبارک خود به آن کلمات استناد نموده‌اند و آن این است: یا طالباً من بیت هاشمی، و جاحداً من بیت کسروی، قد غاب فی نسبة اعجمی، فی الفارسی الحسب الرضی^(ح)

حال ملاحظه کنید تولّد حضرت و از فارس ظاهر شدن و همچنین ظهور از صلب رضا را ذکر نموده، مع ذلك تکفیرش کردند و امر به قتلش نمودند تا آنکه کشته شد و جمیع مطلقید و حال هم به لعنش مشغولند. این است شأن این قوم، لذا حیف است که آنچه در دست این طایفه است انسان به او متذکر شود. حال در آنچه ذکر می شود خود آن جناب مشاهده نمایند ببینند که صدق است یا از روی هوی تکلم می شود. این است که در نزد هر ظهور کلّ من علی الارض علی حدّ سواء عند الله مذکورند. هر کس از این گروه ایمان آورد از اهل ایمان و اثبات و علّیین عند الله مذکور و هر کس به ایمان فائز نشد از اهل کفر و سَجّین و اعراض و نفی محسوب بوده و خواهد بود. مثلاً الیوم چنانچه ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه به جناب آقا سید یحییٰ می فرمایند اگر بدانم که یوم ظهور بعد تو ایمان نمی آوری الیوم حکم دون ایمان در باره تو می نمایم و اگر بدانم که یکی از نصاری مؤمن به او می شود هر آینه او را امروز قرّه عینای خود می نمودم و امروز حکم ایمان در او می فرمودم. (خ)

باری، الیوم نظر را از غیر الله بردارید و به نفس ظهور متوجّه شوید. هر نفسی که به او مؤمن شد او را از اهل حقّ و اثبات و ایمان شمردید ولو یکون من ادنی البیان و دون او را از اهل نفی و سَجّین و ان یکون من اعلیٰ البیان. این است حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال. دیگر چه مصرف دارد ذکر دون حقّ و یا اقوال ناس که فلان ملت چه می گوید و یا چه گفته، بگذارید این ذکرها را از برای خودشان و جهد نمایند که از اصحابی محسوب شوید که در احسن القصص می فرمایند، قوله عزّ ذکره: و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً. (د) این است که نقطه اولی روح ما سواه فداه خبر فرموده اند. حال خوشا به حال آنان که در این سفینه عزّ قدیمیّه مستقرّ شوند و بر بحر حمرا حرکت نمایند و ظهورات عزّیه و شئونات احدیه و حکم بالغه و جواهر صنع احدیه را مشاهده نمایند.

و دیگر آنکه آن جناب تفکر نمایند و تأمل فرمایند آیا شبه این ظهور اعظم در ابداع شنیده اند و یا دیده اند که نفسی وحده با اینکه کلّ ملل و دونها معرض باشند و در کمال اعراض قیام نمایند و آن نفس مبارک وحده با جمیع قیام فرماید و مکالمه نماید چنانچه بر خود آن جناب واضح است که از قبل چه مقدار امر صعب بوده به قسمی که قادر نبوده احدی ذکر آن را در ولایتی نماید و حال به فضل الله چنان شده که در هر دیار رایات کلمه مرتفع شده. در عراق و ممالک عرب که جمیع این طایفه به این اسم مفتخرند و همچنین در ممالک دیگر هم به قسمی اشتهار یافته که اکثری از ناس متحیر شده اند و متفکرند. اگر معرضین بیان بر وجه صمدانیه اعتراض نمی نمودند حال مشاهده می شد که اکثر اهل ارض به این امر فائز و منقاد می شدند. و با اینکه جمیع این ارتفاع و ظهور به وجود مبارک طلعت ابهی روح ما سواه فداه شده و کلّ شهادت می دهند مگر مبغضین و مغلّین مع ذلك نفوسی که از دوستان هم خود را حفظ می نمودند و در حجرات و غرفات مستور بودند چون رایحه

اطمینان وزید و نسیم عزّ مرور نمود بیرون آمده بر جمال قدم به محاربه برخاستند. این است که از ملکوت قدم نازل اللهمّ العن اوّل ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری و کفر بآیاته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوباً.^(ذ)

و دیگر ذکر فرموده بودید که شبان رمه باید امین باشد. ذکر آن از قلم الله جاری شده. انشاء الله به زیارت آن مشرّف خواهید شد.^(ر) هزار سال شبانهای رمه همه ذتب بوده‌اند چنانچه در سنه ستین ظاهر شد. این است معنی یوم تبلی السرائر.^(ز) حال بفرمائید ببینم چرا خدا ناس را به دست ذتب گذاشت؟ اگر بفرمائید این ذناب الی حین ظهور ذتب نبودند و در حین ظهور چون از حقّ اعراض نمودند حکم ذنبت بر آنها شد حال هم همان حکم را جاری کنید. ظهور ظاهر و جمیع معرضین از ذناب عند الله محسوب. باری ای آقای من، گوش قلب و چشم فؤاد را از جمیع این حجبات و کدورات پاک و مطهر سازید و حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دانسته چه که هر نفسی به این کلمه جامعه مذعن شود در هیچ امری اعتراض بر سلطان ایجاد وارد نیاورد. بعد از اظهار حجّة بالغه آنچه بفرماید حقّ بوده و خواهد بود.

و دیگر ذکر فرموده بودید که جمعی را سخن آن است که در رساله مبارکه خال^(ژ) که از قلم ذو الافضال تحریر یافته به آیات فرقانی استدلال شده و از این معلوم می‌شود که سنت الله تغییر نیافته. سبحان الله، عجب است که به این مطلب واضح ملتفت نشده‌اند. اولاً آنکه از آیات منزله بديعة الهیة که از لسان ابهی جلت عظمت و اقتداره نازل شده در آن رساله مسطور شده و ثانیاً آنکه این بسی واضح است که تکلم به قدر عقول می‌شود و آن رساله برای این مسطور شد که جمعی از اقبای نقطه اولی روح ما سواه فده در بعضی از مسائل شبهه داشتند و هنوز از فرقان به بیان فائز نشده بودند لذا از برای اهل فرقان به آیات فرقانیّه استدلال شده که مباد مضطرب شوند چه که هنوز به بیان قائل نبوده‌اند تا آنکه از آیات بديعة بیان ذکر شود و الاّ از برای شاربین کأس بقا جز به آیات ابدع ابهی استدلال نشده و نخواهد شد چه از ظهور قبلش و چه از ظهور بعدش و آنچه هم ذکر شود نظر به ضعف عباد است و الله هو القویّ القدير.

باری، الیوم آنچه در بیان فارسی از قلم الهی جاری شده است عامل شوید و آنچه در سماء مشیت معلّق مانده هر کس محتاج شود باید از مبدأ فضل و احسان سؤال نماید تا جواب نازل گردد. اگرچه معرضین تتمه بیان فارسی را به زعم خود نوشته‌اند^(س) و لکن غافل از آنکه به خطای عظیمی ارتکاب نموده‌اند چه که این مخصوص ظهور حقّ بنفسه بوده و هست و شأن دونش نه و اگر نفسی تعقل نماید از کلماتشان شأنشان واضح و لائح است. با اینکه نقطه بیان جلّ و عزّ مخصوص فرموده‌اند که احدی احکام ننویسد و اقلّ من الذرّ تغییر و تبدیل ندهد جز ظهور بعد که او جلّ امره یفعل ما یشاء بوده و خواهد بود مع ذلك احکامات مفتریه مرقوم داشته‌اند لن یقبل الله منهم ابداً. باری، بگو ای عباد از ما

سوی الله منقطع شوید و بالله ناظر گردید و علی الله راجع شوید و بالله سیر نمائید و فی الله عمل کنید و فی سبیل الله شهید شوید و فی رضائے نفس برآرید، این است عرض این عبد موالی خود را. و دیگر مذکور فرموده بودید که طلعت ابهی روح ما سواه فداه قهوه و قلیان میل می فرمایند. (ش) بلی، در بغداد چنانچه نوشته بودید به قهوه تشریف می بردند قهوه و قلیان صرف می شد و لکن لحفظ البیان و اهل و من دون ذلك لا تظن فی الله ربك ظن السوء چه که لم یزل ذات مبارک مقدس بوده و مقدس خواهد بود. اگرچه به آنچه عامل شوند باسی نبوده و نخواهد بود و لکن از کسانی که در عراق در بیت الله وارد شده و به زیارت الله فائز گشته اند سؤال نمائید تا بر تقدیس بحت و تنزیه صرف و تطهیر کبری مطلع شوید.

و دیگر در آیه مبارکه اقتربت الساعة و انشق القمر (ص) ذکر فرموده بودید که در عدد آن تفکر نموده اید مطابق نیامد. با این ظهور قدس صمدانی مطابق است، شما از حین ظهور مطلع نبوده و نیستید، تفکر لتعرف. و دیگر آنکه عدد را بگذار و به خود آیه ناظر شو که چقدر صریح فرموده اند حقیقت این ظهور را چنانچه می فرماید نزدیک شد ساعت و منشق شد قمر و قمر را در کل کتب به ولی تفسیر نموده اند و شمس را به نبی و نجوم را به نقبا و علما و در ظهور قبل که ظهور ستین باشد ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود چه که در آن سنه علما بوده اند. حال ملاحظه کن که در این ظهور اعظم شمس مشرق شد و ولی موهوم علی زعم ناس منشق، اذ اقل فبارک الله اقدر الاقدرین. و اگر در همین آیه تفکر نمائید آن جناب و کل من فی البیان را کافی است. و دیگر همچو ندانند که جمال ابهی جلت عظمته احدی را رد فرموده اند و یا اعتراض فرموده، لا فو الذی کل الوجود فی قبضة قدرته، بلکه معرضین به این جمال مبین را مشرک و کافر دانسته اند. حال هر نفسی که نقطه اولی را در قمیص ابهی انکار نماید و معترف باشد از اهل بقا عند الله محسوب اگرچه پست ترین ناس باشد و هر نفسی که اعراض کند از اهل فنا عند الله مذکور ولو از اعلی الخلق باشد.

و لکن در باره شخص معروف، او جهره بر حق اعتراض نموده و والله الذی لا اله الا هو بر قتل شجرة الهیه قیام نمود مع ذلك چگونه می شود که از اهل اثبات عند الله محسوب شود؟ البته چنین شخص از اهل نار و نفی و سجن بوده و کل شرور عالم به او منسوب خواهد بود. قسم به خدا که ناس در وهم صرفند. کاش می دیدی و مطلع می شدی به نقطه اولی روح ما سواه فداه که آنچه در دست دارد از فضل طلعت ابهی روح العالمین فداه بوده چنانچه الآن از خدام درگاهش آثار فطریه و علامات روحیه به شأنی ظاهر که نسبتی به دونشان نداشته و ندارند.

و دیگر در آیه تبيض الوجوه ذکر شده بود، (ص) هشتاد سنه ظهور بود که اول طلوع در تسع شد و بعد در هشتاد به تمام ظهور و غلبه و قدرت ظاهر شدند چنانچه استماع فرموده اید و هفت سنه بعد سنین شداد است (ط) چنانچه ذکر آن در الواح الله مذکور است و در هشتاد و هشت وجوه مبيضین خالصاً لله و منقطعاً عن دونهم و غالباً علی اعداء الله مشهود خواهند شد. پس آن جناب جهد نموده که

انشاء الله از این نفوس محسوب شود اگرچه بعضی از نفوس مقدّسه حال ظاهر شده‌اند که از انوار و جوهشان و جوه اهل سموات مضمیّ گذشته، فهنیئاً للمتصرّین.

مجدداً در آخر قول به خاطر این عبد رسیده که معروض دارم در ذکر نفوسی که در اوّل بیان به کمال ایمان به جمال رحمن مؤمن شده‌اند و بعد از انقضای سنه او ستّین او ازید او انقص کافر شدند و به منتهی مقام اعراض قیام نمودند. اگرچه این مطلب از قبل ذکر شد و لکن هر مطلبی اگر مکرّر شود لا بأس چه که سبب استقامت مؤمنین بوده و خواهد بود. لذا عرض می‌شود که در اوّل ظهور از جمله مؤمنین خوّار ولیانی^(ظ) بوده که اوّل مؤمن شد و بر صدر منبرها در تبلیغ امر و اثبات آن یک سنه او متجاوز بیانات می‌نمود و استدلال بر حقیقت حقّ می‌کرد و بعد به شأنی معروض شد که فتوای قتل بر جمیع نفوس زکّیه داده و امثال او بسیار. از جمله ملاً محمد تقی هروی^(ع) و ملاً عبدالعلی^(ع) و میرزا ابراهیم شیرازی^(ف) و غیره که این نفوس جمیع مؤمن بودند و بعد از سنه و ستّین معروض شدند. و از اینها گذشته، آیا حکایات قبل را ننشیده‌اید چنانچه از قلم الله در این ایام جاری شده که بلعام که یکی از اولیا و اوصیای عصر بوده و جمیع عالم ذکرش را فرض می‌شمرند چون حضرت کلیم از مشرق امر ظاهر شد بر او اعتراض نموده و از جمله مشرکین محسوب شد^(ق) و همچنین یهودای اسخریوطی که از حروفات اثنی عشریّه انجیل بود و خود حضرت عیسی را به دست یهود داد که تفصیل آن در اصل کتاب منصوص است.^(ک) و از اینها گذشته، شیطان که معلّم ملکوت بود در آسمان‌ها و در هر آسمانی به اسمی از اسماء حسنی مذکور بود بالاخره به یک استکبار از فجّار محسوب و از کفّار مذکور.^(گ) باری، آن جناب در این امور تفکر نموده و به امثال این سخنان واهیه از حق غفلت ننماید. از اینها گذشته، در استدلالیّه جناب شیخ کاظم^(ل) الذی شرب عن کأس البقاء من انامل القدس وکان من اهل البهاء من قلم الله فی الواح العزّ مکتوباً ملاحظه فرموده که در اوّل لوح به این آیه مبارکه که از لسان امع اقدس اعلی نازل استدلال نموده‌اند، قوله عزّ ذکره: قل اللهم انک انت الهان الالهین لتوتین الالهیه من تشاء و لتزعمن الالهیه عمن تشاء الی آخر بیانه جلّ ذکره، ثم بعد ذلک قوله عزّ ذکره: قل اللهم انک انت ربّاب السموات و الارض الی آخر ذلک الایة. بعد از آنکه می‌فرمایند الوهیت و ربوبیت را به هر که بخواهد عنایت می‌شود و از هر که خواهد اخذ می‌گردد مع ذلک شما در اینکه مؤمن کافر شود و اینکه یاقوت تغییر نماید تردید نموده‌اید. جمیع این مراتب مقبوض است به قبضه مشیّه الله. عطا می‌فرماید هر وقت اراده فرماید و اخذ می‌فرماید هر وقت که بخواهد و لا یسئل عمّا یفعل. باری، قلب را از این مقامات مطهر سازید و بما هو المشهود کالشمس فی وسط السماء ناظر شوید. و این جوابات که معروض داشتم مقصود آن است که آن جناب به ناس القا فرمایند که مباد به این شبهات از صراط مستقیم بلغزند. باید انشاء الله در کلّ حین به تبلیغ امر مبین مشغول باشید و از کلّ من فی السموات و الارض منقطع چه که عنایت حقّ را در این ایام در باره آن جناب لا یحصی دیده‌ام چنانچه در توقیع منبع که مخصوص آن جناب است از سماء قدس نازل و

همچنین در این ایام توقع دیگر که حال ارسال می شود. انشاء الله امیدواریم که بعد از زیارتش به تمام جان و روان به خدمت الله قیام نمائید به شأنی که دل را از دوش بالمَرّه مطهّر سازید و زبان را از ذکر ماسوايش مقدّس. و انشاء الله از بعد مورد عنايات مخصوصه من قبل الله خواهید شد لو تستقيم على امر ربّك و تكون من الثّابتين. و البهاء عليك و على من معك من عباد الله الموقنين.

هو

و آنچه در باره یاقوت در قبل ذکر شد لازم شده که تفصیل آن ذکر شود. در یاقوت انواع متعدّده و الوان مختلفه مشهود. جمیع الوان آن در نار تغییر می نماید و طراوت و لطافت آن زایل می شود مگر رمانی و بهرمانی^(۴) که این دو اگر از ورای حجاب به آتش خفیف ملاقات کنند لون آن فی الجمله زیاد می شود، اما به ناری که مابین حکما مشهور است اگر ملاقات نماید البتّه تغییر یابد و اگر به ناری که در صنعت طبیعی به کبریت احمر معروف است مسّ نماید فی الحین تکلیس شود کما یکنس الذهب و الفضة و النحاس و دونهم من الاجساد المعدنیة من ادویة شتی. كذلك ذكرت لحضرتک لتطلع و تكون من المطلّعين و من دون ذلك ان ربّک على کلّ شیء قدير و لا ینبغی لاحد ان یشکّ فی قدرة الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال و الحمد لله ذو العظمة و الاجلال و قل فی آخر القول: اللّهمّ العن اول ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوباً.

خادم الله و عبده آقا جان